از افسونگری تا روان درمانی

محرری، محمدرضا

هرکه نامخت از گذشت روزگار نیز،ناموزد ز هیچ آموزگار

روانپزشکی یکی از قدیمی‏ترین شاخه‏های تخصصی‏ پزشکی است،به عبارت دیگر اگر سرآغاز پزشکی را روانپزشکی بدانیم،گزافه نیست،زیرا بشر اولیه،عامل‏ بیماری را قوای ما فوق الطبیعه و ارواح خبیثه‏ می‏دانستند،و برای از بین بردن اثرات شوم و عواقب‏ منحوس آنها،به سحر و جادو که خود جنبهء تلقینی‏ داشته متوسل می‏شدند و برداشتها و شناخت بشر اولیه دربارهء ماهیت بیماری و نحوهء چاره‏جویی،به طور مسلم جنبهء روانی داشته است.در ایران،از روزگاران‏ کهن محترم‏ترین درمانگران آنهایی بوده‏اند که بیماران‏ را با کلام مقدس درمان می‏کرده و در واقع مروّج‏ سلامت تن و مبشر پاکی روان بوده‏اند.به همین دلیل‏ این گروه از پزشکان را در زبان اوستایی«منزه پزشک» می‏نامیدند(منزه-کلام مقدس)یعنی پزشک درد آشنایی که دردمندان را با کلام مقدس درمان می‏کرده‏ است،به گفتهء خواجوی کرمانی:

«تا درد نیابند،دوا را نشناسند تا رنج نبینند،شفا را نشناسند

آنها که چو ما،ماهی این بحر نگردند شک نیست،که ماهیت ما را نشناسند»

بنابراین روانپزشکی امروزی-که با ابعادی گسترده، بزرگترین شاخهء دانش پزشکی را تشکیل داده است- کار درمانگری را از کلام مقدس یا به عبارت دیگر از درمانهای غیر دارویی آغاز کرده و سرانجام به دارو و دیگر درمانهای جسمی کشیده شده است و با نگرشی‏ به گذشته،در طول قرون و اعصار مراحلی را پشت‏ سر گذاشته،که به ترتیب عبارتند از:

1-مرحلهء اعتقاد به سحر و جادو،نیروهای مافوق‏ الطبیعه.

2-مرحلهء اعتقاد به مبانی عضوی بیماریهای روانی.

3-مرحلهء اعتقاد به مبانی روان‏شناسی.

روان‏پزشکی روزگار ما،در حقیقت دستاوردی بزرگ، به پهنای همهء این مراحل است.بنابراین جای شگفتی‏ نیست اگر در این روزگار،-یعنی عصر استفاده از پیشرفته‏ترین تکنولوژیها،در امر شناخت و درمان‏ بیماریهای روانی-هنوز هم نشانه‏هایی از اعتقاد به‏ سحر و جادو و طلسمها در نقاط مختلف جهان و در گوشه و کنار وطن ما به عنوان یک واقعیت عینی وجود داشته باشد.

در مورد ریشه‏های سحر و جادو،و رابطهء آن با بیماریهای روانی که می‏تواند نقطهء شروع این مبحث‏ باشد باید گفت در روزگارانی که بشر از شناخت واقعیت‏ بیماریها عاجز بود،اولین تلاشها برای توجیه بیماری و در حقیقت اولین معیار تشخیص بر اساس مدرکات قرار داشت و مبنای درمان نیز در تمام زمینه‏های پزشکی در ابتدا جادوگری و افسون بوده،که مخلوق فکر و چاره‏ اندیشی بشر و اساس اعتقادات او بوده است.

قرن‏ها پیش از مسیح(ع)،اختلالات روانی،مترادف‏ با سحر و جادو و ارواح شیاطین بود.آنچه را که امروز نتیجهء فعل و انفعالات مغزی می‏دانیم،آن روزها معلول‏ قدرت‏های ما فوق الطبیعه بود،که از هیچ گونه قانون‏ طبیعی پیروی نمی‏کرد.

«بدی»و بیماری را نتیجه تسخیر ارواح خبیثه می‏دانستند که چارهء آن منحصر به خارج کردن ان ارواح‏ موذی از بدن شخص مبتلا و از طریق نیایش،خواهش، تضرع،احترام،نذورات،ارعاب،اعتراف و سرانجام‏ دلجویی از خدایان بتها بود که طی مراسم ویژه انجام‏ می‏گرفت.برخی دیگر بر این اعتقاد بودند که بیماران‏ روانی از یک نوع تقدس و نظر کردگی برخوردارند که‏ دخالت در حالات آنها ممکن است موجب ضرر و زیان و آسیب به فرد دخالت کننده باشد.کم‏کم بر اثر تجربه‏های مکرر و پیدایش اعتقادات گوناگون‏ توجیهاتی در زمینه‏های شناخت و درمان بیماریها به وجود آمد.از جمله تا زمانی که جسم و جان با هم‏ بودند،انسان از سلامت کامل برخوردار بود،اما به‏ محض آنکه روح و یا بخشی از آن،بدن انسان را رها می‏کرد،بیماری عارض می‏شد.

نکته دیگر در کار جادوگری اینکه دو چیز در یک‏ فاصلهء معین از یکدیگر ممکن است اثراتی متقابل روی‏ یکدیگر داشته باشند،که آن را می‏توان رابطهء سری و یا سحرآمیز نامید.دیگر اینکه دو چیز متشابه اثراتشان‏ روی یکدیگر،از طریق تشابهات هر دو گونه است و بر همین اساس است که درمانگر از طریق میمیک و تقلید رفتار و حالات و علایم بیماری،شخص بیمار را به‏ معرض تماشا می‏گذارد و چنین وانمود می‏کند که او مبتلاست.در عین اینکه از درد به خود می‏پیچد و مرگش‏ نزدیک است،سرانجام با به وجود آوردن حادثه‏ای خود را بهبود یافته وانمود می‏کند و با این روش نمایشی و تلقینی بهبود بیمار را تسریع می‏نماید.شاید،روش‏ نمایش درمانی(پسیکودرام)امروزی در حقیقت جلوهء عالمانه و تازه‏ای از آن روش نمایشی قدیمی باشد.

از ظهور حضرت عیسی مسیح(ع)مسالهء بیماری،و شناخت آن،و شفای بیماران،وضعیتی جدی‏تر و انسانی‏تر به خود گرفت تا به آنجا که دم عیسی(ع)و دست عیسی(ع)و قدم عیسی(ع)را،شفابخش،و زنده کردن مردگان را معجزهء آن حضرت،می‏دانستند. در این باره چند نکته از حافظ می‏آورم:

سایهء سر و توبر قالبم ای عیسی دم‏ عکس روحیست که بر عظم رمیم افتاده‏ست

\*

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

\*

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم‏ شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود

\*

جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت‏ عیسی دمی کجاست که احیای ما کند؟

در قصاید خاقانی نیز نکته‏هایی فراوان دربارهء معجزات عیسی و شفا بخشی او ذکر شده که برای‏ پرهیز از اطناب،خوانندگان علاقه‏مند را رجوع می‏دهم‏ به«دیوان»خاقانی.

اشاره‏ای که دربارهء دم شفا بخش عیسی(ع)شد در مورد نفس،قدم و دست شفابخش پزشکان دردشناس‏ و درمانگران درد آشنایی که پس از عیسی مسیح(ع) کارشان درمان جسم و جان دردمندان بود،تعمیم یافت‏ و مردم به پزشکانی اعتقاد داشتند که نفس آنها خیر،و دستشان شفابخش و خوش یمن بود:

طبیب راه‏نشین،درد عشق کی داند برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی

پس از طلوع دین مبین اسلام،-در ایران-آراء و نظرات مربوط به بیماری و سلامت روان،از جنبه‏های‏ گوناگون مورد توجه قرار گرفته است،از سویی عوارض‏ ناشی از ضعف عقلی و اختلال رفتار،از ابتدای کار توسط مذهب اسلام شناخته شد،و اصول فقهی و حقوقی ویژه‏ای برای ادارهء امور مالی و صیانت خود و وابستگان این قبیل افراد وضع گردید،و از سوی دیگر فلاسفه و اندیشمندان مسلمان در مطالعات خود در بارهء نفس انسانی به پدیده‏های غیرعادی و نامتعارف‏ نفس نیز توجه داشتند.ارزش ویژه‏ای که«فرهنگ‏ ایران»برای خرد و دانش قائل بود،موجب شد که‏ فعالیتهای عقلانی نفس،اخلاقیات،شناخت خیر و شر و شایست و ناشایست،بیشتر مورد توجه فلاسفه قرار گرفته،مطالعهء رفتار غیرعادی و جنبه‏های اجتماعی و عاطفی آن به پزشکان واگذار شود.پزشکان ایرانی که‏ عمدتا از علایق دینی و معلومات گستردهء فلسفی‏ بی‏بهره نبودند،به نوبهء خود بررسی پدیده‏های روانی‏ غیرعادی را به عنوان جزئی از حیطهء تخصص خود تلقی کردند،و در شناخت و معالجهء آنها،از جهات مبانی‏ عقلی و متدولوژی علمی که در مورد بیماریهای دیگر اعضاء بدن معمول می‏داشتند استفاده می‏کردند. تعریفی که نظامی عروضی-در مقالت چهارم از چهار مقالهء خود-از طب و طبابت کرده است در حقیقت‏ تبلوری از طرز تفکر اسلامی دربارهء ویژگیهای یک‏ پزشک است.

این دیدگاهها و طرز تفکر عالمانهء همراه با بردباری،و تساهل تحسین انگیز جامعهء اسلامی نسبت به امور غیر عادی،باعث شد،که صفحات تاریخ ممالک اسلامی از ظلم و شقاوت حاکم بر سرنوشت افراد غیرعادی و بیماران روانی که در اروپای پیش از سدهء هیجدهم‏ معمول بود،مصون بماند.

دیدار خویشاوندان از مجنون-اثر محمد زمان-1086 هـ.ق.

در تاریخ روانپزشکی شرم‏آورترین و ننگین‏ترین‏ فصل‏ها بخشهایی است که به سحر و جادوگری و مردم‏فریبی،مربوط می‏شود یعنی اعمالی که در طول‏ سالهای سیاه قرون وسطا بویژه در اروپا و ممالک‏ مسیحی‏نشین به دست جادوگران اجرا می‏شد و اوج آن‏ تا قرن 15 و 16 که اولین بارقهء جنبش‏های علمی و مکاشفات به وجود آمد،ادامه داشت.

در سال 1486 کتابی دربارهء«تسخیر جن»نوشته شد که در آن ویژگیهای زشت و عادات ناپسند جادوگران و شیوهء کار آنان تشریح شده و نشان می‏داد که بسیاری از قربانیان تیره‏بخت آنان بیماران روانی بوده‏اند.برای‏ درمان هر کس که کوچکترین اثری از اختلال روانی در وی بود،راهی جز افسون و جادوگری وجود نداشت. بسیاری از بیماران روانی را به جرم شیطان‏زدگی و برای‏ پاکسازی جامعه از لوث وجود آنها،زنده زنده در آتش‏ می‏سوزاندند.

جادوگران که خود از انحرافات روانی و اخلاقی‏ بی‏بهره نبودند،چهره و لباس و آدابی ویژهء خود داشته و بر تمام روابط فردی و اجتماعی مردم حتی نهانی‏ترین‏ روابط،یعنی روابط زناشویی نظارت و دخالت می‏کردند و جان و مال و نوامیس مردم در اختیار آنها بود.هنوز هم‏ در گوشه و کنار ممالک جهان،هر جا که ظلمت و نادانی‏ حکمفرماست،اعتقاد به سحر و جادو و طلمسها به قوت‏ خود باقی است.در اروپای قرون وسطا به نام خداوند و تحت لوای انجیل،هزاران زن را به گناه شیطان‏زدگی‏ شکنجه کردند.

یک شکنجه‏گر آلمانی اعتراف می‏کند که از هفتصد زن مسن،صد نفر آنها را به دلیل شیطان زدگی به آتش‏ کشیده است!کار جنایات جادوگران به جایی رسید که‏ در زمان الیزابت اول-پادشاه انگلیس-به ناچار جادوگری،گونه‏ای جنایت تلقی شد که مجازات آن را مرگ تعیین کردند.در گوشه و کنار مملکت کسانی‏ مأموریت یافتند که دکهء آنها را تعطیل و خود آنان را به‏ پیشگاه عدالت معرفی نمایند.برای دستگیری هر جادوگری جایزه‏ای تعیین شده بود؛و این سرنوشت‏ کسانی بود که سلامت روان مردم را به بازی گرفته و خود نیز از انحرافات اخلاقی بی‏بهره نبودند.

البته جادوگری در ممالک و جوامع مترقی،کاملا از بین‏ نرفته است،بنابراین دو جنبه برای دست‏اندرکاران امور روانپزشکی و روان‏شناسی حائز اهمیت است:یکی آنکه‏ اعتقادات مردم نسبت به بیماران روانی در عصر حاضر بویژه در پنجاه سال اخیر کاملا تغییر یافته،در نتیجه‏ برای بررسی اوضاع این گونه بیماران،احتیاجی به سفر دور و دراز به گذشته نیست.هنوز در گوشه و کنار جهان در جاهایی که مردم رشد آنچنانی نیافته‏اند آثار زنده‏ای از گذشته پیداست و این زمینه‏ها برای پژوهش‏ پژوهشگران دست‏نخورده باقی مانده است.نکتهء دیگر اینکه همان گونه که اشاره شد فرضیه‏های اولیه‏ای که‏ دربارهء سببها و ریشه‏های بیماریهای روانی وجود داشت،هنوز در میان طبقات غیرمتمدن و رشد نیافته به‏ قوت خود باقی است و شدیدا به نقش عوامل مافوق‏ الطبیعه در پیدایش بیماریهای جسمی و روانی اعتقاد دارند.پزشکان و پرستارانی که ساعتها وقت خود را با بیماران روانی می‏گذرانند،بارها این نکته را از بیماران‏ و وابستگان آنها شنیده‏اند که بیماری آنها تنبیهی خدایی‏ است.آنان مشیت الهی را نادیده می‏گیرند و در حقیقت‏ خداوند را انتقامجو،می‏دانند نه بخشنده و مهربان. همچنین هنوز در مراوده با بسیاری از بیماران اعتقاد به‏ اینکه استمناء موجب کوری یا دیوانگی است و یا شرایط روانی افراد،تابع وضعیت قرص ماه و یا مربوط به نقشی‏ است که ساعات و روزها در کیفیت روانی افراد دارند دیده می‏شود.

مسائل مربوط به سحر و جادو،از روزگاران قدیم به‏ تدریج تنظیم و با نام«علوم غریبه»یا«علوم لدنی»به‏ صور گوناگون مورد کاربرد ساحران و جادوگران بوده‏ است،مانند علم اسطرلاب و نجوم،علم اعداد،علم‏ حروف و نقاط،علم اسماء،کیمیا،حساب جمّل، کف‏بینی و سیماشناسی و تفأل و تطیّر و تعبیر خواب‏ و علم طلسمها.در دوران اسلامی در ایران،علوم غریبه‏ در تعالیم اسماعیلیه نیز رخنهء عمیق داشته است‏ و افسانه‏هایی که دربارهء اقدامات جادوگرانهء آنها وجود دارد،باید دارای پایه‏ای باشد.

در نوشته‏های منظوم و منثور ایرانی از اصطلاحات‏ مربوط به علوم غریبه مانند همت گماشتن،عنایت‏ ازلی،اشراف بر خواطر،نیل به مقامات و کرامات،عزائم‏ خوانی،فال زدن،مروا یا مرغوا،رؤیای صادقانه و احلام،تسخیر شمس طی الارض خرق عادت،مسخ و رسخ،رجال‏ الغیب،جوالیس القلوب،طالع و اقبال،سعد و نحس‏ ستارگان،حرز،دعا،توسل به مقابر مردگان،توسل به‏ اشیاء اماکن و درخت‏های نظر کرده،و به طور کلی‏ نظر کردگی،چشم قربانی؛که برخی از آنها بر مبنای‏ اعتقادات درست مذهبی است و برخی دیگر بر مبنای‏ اعتقادی صحیح قرار نداشته و بیشتر جنبهء خرافی دارد تا اعتقاد درست.در هر صورت بشر از ابتدای خلقت تا به‏ امروز،همیشه برای حل مشکلات در تلاش برای یافتن‏ راهی برای توسل بوده است،گو اینکه این راه،یک فال‏ باشد:

چو عاجز شود مرد چاره سگال‏ ز بیچارگی در گریزد به فال

برای کسب اطلاع بیشتر در مورد انواع طلسمها و کاربرد آنها و روشهایی که در بالا به آن اشاره شد مراجعه شود به کتاب«کلیات مجمع الدعوات کبیر»، انتشارات مروی،تصنیف ابن غیاث الدین محمد عبد المطلب.

از آنچه در مورد دوران جادوگری و تسلط آن بر طب‏ گذشت می‏توان چنین نتیجه گرفت:

1-اعتقاداتی که مطلقا مبنای علمی نداشته و بخاطر زیانهایی که برای افراد جامعه دربرداشته و دارد باید از بین برود و به جای آن واقع‏بینی و آگاهی راستین‏ را در مردم به وجود آورد.

2-اعتقاداتی که بر پایهء مبانی علمی نبوده و جنبهء فرهنگی و سنتی دارد،و نه برای فرد و نه برای جامعه‏ ضرر و زیانی نداشته بلکه برای افراد بومی ممکن است‏ سودمند باشد.

3-اعتقاداتی که قابل تطبیق با مبانی علمی امروزی‏ بوده و با توجه به زمینه‏های فرهنگی بیماران روانی باید به گونه‏ای نیک از آنها بهره گرفت.

اکنون در مقام مقایسه باید گفت که در همان قرون‏ تیره و تاریکی که در اروپای مسیحی مسلک،بیماران‏ روانی را به جرم همدستی با شیطان و جادوگری گروه‏ گروه به آتش می‏کشیدند،همین افراد در ممالک‏ اسلامی از حمایت قانونی و طبی برخوردار بودند و حتی در صورت شدت بیماری و عدم تحمل جامعه در بیمارستانهایی بستری می‏شدند به نام«مارستان»(که‏ مخفف بیمارستان است و تا این اواخر در بعضی از ممالک عرب زبان همین نام را به مریضخانه‏هایی اطلاق می‏کردند که ویژهء بیماران روانی بود).در قرن پنجم‏ هجری در«دارالعبادهء یزد»مرکز بزرگ پزشکی‏ای به نام‏ دارالشفاء وجود داشت،مجهز به بخشهای گوناگون از جمله بخش اعصاب،که آن را«مجلس المجانین»یا «محفل المجانین»می‏خواندند.همچنین در بسیاری از بیمارستانهای ایران از قصه‏گویان و نقالان،برای‏ مشغول کردن بیماران استفاده می‏کردند.بنا به روایت‏ «ذخیرهء خوارزمشاهی»:«در تدبیر اعراض نفسانی که‏ همان حالات نوروزیش باشد شادی و لذت را اصل و مبنای درمان حالات مختلف دانسته مثلا در حالت‏ خشم که حرارت بدن بیشتر است بیمار را باید نخست به شنیدن عذرها و سخنهای خوب و حکایتهای‏ خنده‏ناک و بازیهای عجیب و حاضر کردن دوستان و کسانی که با ایشان انس باشد علاج کند و با این تدبیر شربتهای خنک دهد و در حال خشم پردهء«بوسلیک» گیرند از بهر تسکین یا پرده نشابور تا خشم ساکت کند. در مورد ترس و اندوه که حرارت را فرونشاند و مزاج را سرد و خشک کند دفع مضرت آن به امیدهای قومی و سماع،و آوازهای بلند و مجلسهای دلگشا و پردهء حسینی و مفرح‏های گرم،کند و خویشتن را به خواندن‏ و شنیدن افسانه‏ها و داستانها مشغول کند و از بهر کودکان و زنان کسانی که همزمان آنها باشند با شعبده‏ و بازیهای عجیب و سماع‏ها،گرم به کار برند تا از آن‏ لذتی و طربی یابند و ایشان را بدان مشغول دارند.»

برای به وجود آوردن شادی و لذت در افراد باید نگاه‏ کرد تا در چشم او چه چیز خوبتر و به طبع او چه چیز خوشتر و پسندیده‏تر آید؛آن‏گونه که فقها بر مناظرهء فقه،لذت سخن‏راندن و بر مخالف رأی خویش چیره- شدن،و صوفیان خویشتن را در سماع و پریشانحالی‏ حاصل از آن.

همچنین به روایت«ذخیره»:«نگاهداری بیماران در باغهای سرسبز و اتاقهایی که جریان ملایم آبی در آن‏ روان بود،و مشغول داشتن بیماران به ساختن رود،و تعلیم و تعلم مقام‏های موسیقی،و کارها و صنایع‏ دستی؛درمان ایشان را تسریع می‏کرد».

در مورد نقش موسیقی باید اشاره کنم که چه پیش از اسلام و چه در دوران تمدن اسلامی،علم موسیقی از علوم ارجمند و محترم محسوب می‏شد که،چه در حالات روانی،چه در حالت سلامت و چه در حالات‏ بیماری،برای سلامت و آرامش روان،نقش مهمی‏ داشته است.نظامی در داستان«خسرو و شیرین»از زبان خسرو چنین می‏گوید:

طلب فرمود کردن باربد را وز او درمان طلب شد درد خود را

به همین دلیل نامهایی که بر دستگاهها،مقامها، گوشه‏ها و نغمه‏ها،گذارده شده یا بیانگر و نشانهء ارتباط عمیق موسیقی با ژرفای روان آدمی است و یا واکنش‏ روان آدمی در برابر طبیعت.

در کتاب«قابوسنامه»تألیف عنصر المعالی‏ کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر که‏ بهترین هدیه از یک پدر برای پسر است،از جمله‏ پندهای نیکویی که به فرزند خود توصیه می‏کند، خنیاگری است که باب سی و ششم از این کتاب بدان‏ اختصاص یافته،وی در باب سی و ششم،در زمینهء انتخاب آهنگ و یا مقام موسیقی در مجالس چنین‏ می‏گوید:

«و در مجلسی که بنشینی نگه کن اگر مستمع،سرخ‏ روی باشد و دو موی،بیشتر بر«دو رود»زن و اگر زرد روی و صفراوی،بیشتر«ریز»زن و اگر سیاه گونه بود و سخیف سوداوی بود بیشتر بر«سه‏تار»زن و اگر سپید پوست و فربه و مرطوب بود،بیشتر بر«بم»زن که این‏ رازی-اثر یک هنرمند مصری

رودها را بر چهار طبع ساختند و اهل علم موسیقی این‏ صناعت را هم،بر چهار طبع مردم ساختند»

«چه راه می‏زند این مطرب مقام شناس‏ که در میان غزل،قول آشنا آورد»

همراه با این گونه برداشتهای فلسفی،برداشتهای‏ عارفانه و عامیانه‏ای نیز در مورد علل و عوارض و چاره‏جویی بیماریهای روانی در بین تودهء مردم رواج‏ داشت که ادامهء همان نظرات ایرانیان پیش از اسلام،در مورد حفظ حرمت و رعایت حقوق انسانی بیماران بود. این نکته قابل توجه است که حتی وجود این اعتقادات‏ عامیانه دربارهء رابطهء بیماری روانی با جن‏زدگی و یا حلول شیطان در جسم بیمار،هرگز به واکنشهای‏ خشونت‏آمیزی که در اروپا جریان داشت،منتهی نشد، تا بدان جا که سنگسار کردن و تحقیر بیمار روانی را رفتاری مذموم و کودکانه،تلقی می‏کردند؛و در حقیقت‏ سنگسار کردن دیوانگان کار کودکان سبک مغز بود،نه‏ عاقلان بالغ.در شعر فارسی شواهد فراوانی بیانگر این‏ مفهوم است:

«طفلان شهر بی‏خبرند از جنون ما یا این جنون هنوز سزاوار سنگ نیست»

یا:

«دیوانه‏ای که،می‏رمد از سنگ کودکان‏ بیرون کنش ز شهر،که کامل عیار نیست»

حتی برای پرهیز از به کار بردن کلمهء دیوانه‏ که در نزد برخی یک نوع توهین و تحقیر تلقی می‏شود، آن را به صورت رمز و ابهام به کار می‏بردند،برای نمونه، در رباعی زیر-که از مولانا جلال الدین رومی است- به جای کلمهء«دیوانه»ترکیب«بازیچهء کودکان کوی»به‏ کار رفته است:

«زاهد بودم،ترانه گویم کردی‏ سرحلقهء بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم‏ بازیچهء کودکان کویم کردی»

سبب این همه سلامت نفس،و این چنین برخورد انسانی را افزون بر روحیه بردبار اسلامی،باید در نفوذ تعلیمات عرفا،و صوفیان ایرانی و-به طور کلی- اسلامی مانند اویس قرنی،بهلول،سعدون، ابن عربی،لقمان سرخسی،عطار،ابو سعید ابو الخیر،شمس تبریزی،مولانا،و پیروان آنها جستجو کرد.

در تعلیمات بیشتر اینان،دیوانگی مرادف رندی، آزادگی،آرامش و رهایی از قید و بندها،قرار گرفته‏ است.بی‏دلیل نیست که گفته‏اند:

«خوش عالمی است عالم دیوانگی اگر موی دماغ ما نشود هیچ عاقلی»

عرفا این نوع دیوانگی و چنین دردی را یکی از ویژگیهای والای انسانی می‏دانستند و دردمند یا اهل‏ درد نه کسانی اطلاق می‏شد که به مقامات انسانی‏ والاتری راه یافته و تمام وجودشان را درد معشوق فرا- گرفته بود.

«تا درد بود،دوا نمی‏داند عشق‏ درماندگی و فنا نمی‏داند عشق

چون شعله به هر جا که فتد می‏سوزد بیگانه و آشنا نمی‏داند عشق

\*

من درد تو را ز دست آسان ندهم‏ دل نستانم ز دوست تا جان ندهم

از دوست،به یادگار دردی دارم‏ کان درد به صد هزار درمان ندهم»

از دیدگاه عرفانی ایرانی،دیوانگی یا تظاهر به رهایی‏ از قیود عقل ظاهربین یکی از هدفهای سیر و سلوک‏ عرفانی است،به گفتهء مولانا:

«آزمودم عقل دوراندیش را عاقبت دیوانه سازم خویش را

هست دیوانه که دیوانه نشد؟ این عسس را دید و در خانه نشد؟

این اعتقاد به دانایی،خاص دیوانگان فرزانه‏ای چون‏ بهلول است،و اعتقاد برخی دیگر بر این است که‏ دیوانگی مرحله‏ای است از سیر و سلوک عرفانی که‏ باعث شده افراد آشفته و بیماران روانی واقعی نیز با تساهل و تحمّل اجتماعی بیشتری روبه‏رو شوند. حکایتها،تمثیلها و طنزها در«حدیقهء»سنایی، مثنویهای عطار،مثنوی مولوی و سایر شاهکارهای‏ عرفانی جلوه‏های زیبایی از این مدعاست که برای‏ نمونه،داستان«لقمان سرخسی»از«منطق الطیر»و «نکته‏سنجی مجنون»از«مصیبت‏نامهء»عطار در این‏جا آورده می‏شود:

«گفت لقمان سرخسی کای اله‏ پیرم و سرگشته و گم کرده راه

بنده‏ای که پیر شد شادش کنند پس خطش بدهند و آزادش کنند

من کنون در بندگیت ای پادشاه‏ همچو برفی کرده‏ام موی،سیاه

بنده‏ای بس غمکشم شادیم بخش‏ پیر گشتم،خط آزادیم بخش

هاتفی گفت ای حرم را خاص خاص‏ هر که او از بندگی خواهد خلاص

محو گردد عقل و تکلیفش به هم‏ ترک کن این هر دو را ورنه عدم

گفت الهی من تو را خواهم مدام‏ عقل و تکلیفم نباید و السلام

پس ز تکلیف و ز عقل آمد برون‏ پای کوبان دست می‏زد در جنون

گفت اکنون من ندانم کیستم‏ بنده باری نیستم،پس چیستم

بندگی شد محو و آزادی نماند ذره‏ای در دل غم و شادی نماند

نی صفت گشتم نه گشتم بی‏صفت‏ عارفم اما ندارم،معرفت

من ندانم،من توام یا تو منی‏ محو گشتم در تو و گم شد،منی».

«نکته‏سنجی مجنون»:

«آن یکی پرسید از مجنون مگر کز سخنها،تو چه داری دوست‏تر؟

گفت من«لا»دوست‏تر دارم مدام‏ تا که جان دارم مرا لامی تمام

گفت تا باشد«نعم»ای بی‏خبر «لا»تو از بهر چه داری دوست‏تر

گفت وقتی کردم از لیلا سؤال‏ کای رخت خورشید را داده زوال

دوستم داری؟چنین گفتا که:«لا» می‏کشم بر پشتی آن«لا»بلا

از زبانش تا که«لا»بشنوده‏ام‏ از دل و جان عاشق«لا»بوده‏ام

نیست لایق لاجرم،اصلا مرا عشق را جانی،بباید آتشین

دوزخی با آتش او همنشین‏ تا دل عشاق،افروزنده شد

از تف آتش،چنین سوزنده شد آتش از عشق است در سوز آمده

گرم در عشق دل افروز آمده‏ جملهء ذرات پیدا و نهان

نقطهء عشق است در هر دو جهان».

از داستانها و تمثیلهای دیگر،چنین برمی‏آید که‏ دیوانگان عاقل و یا عاقلان دیوانه نمای دنیای عرفان، رندان خاک‏نشین آزاده اندیشی بوده‏اند که پس از نیل‏ به این مرحله،نه تنها از قید رعایت ظاهری آداب و رسوم اجتماعی آزاد می‏شدند بلکه به خود اجازهء گستاخی در امور کاینات را نیز می‏دادند،چیزی که در جامعهء قرون وسطایی اروپا،بندرت قابل تحمل بود.

به طور کلی بنابر آنچه که در متون گوناگون دربارهء مذاهب و عرفان(که البته از هم جدا نیستند)آمده‏ است،تعالیم عالیهء قرآن شریف و دیگر کتب مذهبی‏ «نهج الفصاحه»،«نهج البلاغه»،«صحیفهء سجادیه»، احادیث معتبر،و متون اسلامی فارسی و معتبری‏ چون:«اخلاق ناصری»،«کیمیای سعادت»،«الانسان‏ الکامل»،«اندیشه‏های مدینهء فاضله»،«مرصاد العباد»و دیگر نوشته‏ها و اشعار عرفا و گرایش به پاکی و آیین‏ جوانمردی که همگی متأثر از کتاب آسمانی است،هم‏ جنبهء شناخت نفس داشته و هم جنبهء اصلاح و درمان‏ رفتارهای غیرعادی و تعیین راه و رسمی بهتر برای‏ خوب زیستن،روان درستی و پیشگیری از بیماریها و اختلالات و انحرافات روانی در کتب ادعیه و ذکرهای‏ اسلامی مانند«مفتاح الجنان»به مناسبتهای گوناگون، مجموعه‏ای از دعاها و ذکرها برای رفع گرفتاریهای‏ زندگی و مشکلات روانی(چون وسواس،همّ و غمّ، پریشانی،اختلال ذهن و حافظه)و رفع آلام جانی، فراهم شده و برای چنین مواردی نمازها،دعاها،ذکرها تعویذها و حرزهای خاصی توصیه شده است که شرط اصلی اجابت آنها،داشتن اعتقاد درست،و آمادگی‏ ذهنی است که موجب اثربخش شدن ادعیه و اذکار می‏شود.

«پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز»

افزون بر آنچه گذشت نکاتی که در تاریخچهء درمانهای غیردارویی قابل ذکر هستند عبارتند از:

-آب و هوا و تغذیه،به گونه‏ای که سعدی هم بویژه به‏ مسألهء آب توجه داشته است:

«مریضی که دهرش دهد رنج بیش‏ به دارو دهند آبش از شهر خویش»

-داغ کردن(کی)در گفتار ششم از کتاب هفتم‏ «ذخیرهء خوارزمشاهی»در دوازده باب دربارهء انواع داغ‏ کردنها به تفصیل سخن رفته است،بیماریهای که‏ در شمار چنین درمانی قرار می‏گرفته‏اند شانزده بیماری‏ هستند که انواع سردردها از آن جمله است و تقریبا،از این روش به عنوان آخرین دوا در مورد بیمارانی که به‏ روشهای دارویی و غیردارویی دیگر درمان نشده بودند استفاده می‏شده است.حافظ می‏فرماید:

«به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می‏ علاج کی کنمت آخر الدواء الکی»

شیوهء بسیاری از درمانهای شگفت‏آور رازی،که در بارهء آنها داستانهای بسیاری گفته شده،عمدتا بر مبنای آگاهی از رفلکس‏های شرطی است و با روشهای رفتار درمانی امروزی قابل تطبیق است.از جمله درمانهای چشمگیر رازی که معروفیت تاریخی‏ یافته و صرفا جنبهء درمان روانی داشته،یکی درمان امیر- منصور سامانی است که مبتلا به رماتیسم مفصلی بوده‏ و کلیهء پزشکان معالج وی در درمان آن عاجز مانده بودند،تا اینکه رازی به فراست،با تحریک هیجان و خشم و برون‏ ریختن آنها،امیر را درمان می‏کند(تفصیل این داستان‏ بو علی سینا و بیمار عاشق-اثر استاد حسین بهزاد.

در«چهار مقالهء»عروضی آمده است).نمونهء دیگر، درمان کنیزکی است وابسته به اندرون امیر که دچار عرق النساء ناگهانی شد،چون هیچ دارویی در دسترس‏ او نبود به تدبیر نفسانی متوسل شد و با تحریک هیجان‏ و شرم،دخترک بیمار را درمان کرد:

«چون بماند از علاج جسمانی‏ دست زد در علاج نفسانی»

(این حکایت را مولانا عبد الرحمن جامی عارف و شاعر نامدار در«سلسلة الذهب»به نظم آورده است).

دربارهء روشهای درمانی ابو علی سینا که-به حق او را باید پدر طب روان شناسی دانست-سخن بسیار است.او هم مانند رازی در درمان بیماریهای روانی به تلقین و استفاده از بازتابهای شرطی معتقد بود.و به طور کلی امور نفسانی را با حالات جسمانی مربوط می‏دانست.همچنین او،رابطهء بین اختلالات دستگاه‏ گوارش و تأثیر آنها را در روحیات و تأثیر عوامل روحی را در سلامت جسم بخوبی شناخته بود.

مولانا جلال الدین رومی،شاعر و عارف بلند آوازهء سدهء هشتم که اشعار،حکایات و تمثیلهای او سرشار از مفاهیم روانی است،کمی بیش از یکصد سال پس از بو علی،بینش شیخ و روش درمانگری وی را موضوع‏ حکایتی در ابتدای مثنوی قرار داده و با آب و رنگ‏ عرفانی ویژهء خود به داستان پادشاه و کنیزک جلوهء دلپذیری بخشیده است.مفاهیمی را که بو علی در آن‏ روزگار بدان توجه داشته هرگز قدمت هزار ساله نداشته‏ و پنداری که حال و احوال روانی مردم زمان ماست.از دیدگاه روانپزشکی و روان‏شناسی امروزی از این‏ داستان به روایت مولانا چنین برمی‏آید که:

1-با عنوان کردن این نکته که:

«تن ز جان و جان ز تن،مستور نیست‏ لیک چشم و گوش را آن نور نیست»

کلیت و وحدت وجودی آدمی را می‏توان از رابطهء متقابل تن و روان دریافت( citsilohw hcaorppa )

2-حالات عاطفی و هیجانی دارای یک سلسله‏ تظاهرات جسمی هستند( otanos mrof sid )که باعث‏ بیماری و رنجوری می‏گردند.این اشعار بیانگر آن حالات است:

«قصه رنجور و رنجوری بخواند بعد از آن در پیش رنجورش،نشاند

رنگ و رو و نبض و قاروره بدید هم علاماتش هم اسبابش شنید

رنجش از سودا و در صفرا نبود بوی پرهیزم پدید آید ز دود

دید از زاریش،کاو زار دل است‏ تن خوش است و او گرفتار دل است

عاشقی پیداست از زاری دل‏ نیست بیماری،چو بیماری دل

نرم نرمک گفت:شهر تو کجاست؟ که علاج اهل هر شهری جداست.

و ندران شهر از قرابت کیستت؟ خویشی و پیوستگی با چیستت؟

دست بر نبضش نهاد و یک به یک‏ باز می‏پرسید از جور فلک

سوی قصه گفتنش می‏داشت گوش‏ سوی نبض و جستنش می‏داشت هوش

تا که نبض از نام که گردد جهان‏ او بود مقصود جانش در جهان

نبض او در حال خود،بد بی‏گزند تا بپرسد از سمرقند چو قند،

نبض جست و روی سرخش زرد شد کز سمرقندی زرگر فرد شد».

3-استفاده از واکنشهای شرطی در درمان بیمار:

«شد بدو بخشید،آن مهروی را جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را

مدت شش ماه،می‏راندند کام‏ تا به صحت آمد آن دختر،مدام»

4-به کار گرفتن روش‏های ضد شرطی برای‏ جدا ساختن زرگر و کنیزک از یکدیگر:

«بعد از آن از بهر او شربت بساخت‏ تا بخورد و پیش دختر،می‏گداخت

چون که زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد

عشق‏هایی کز پی رنگی بود عشق نبود،عاقبت ننگی بود».

(بحث دربارهء دیدگاه عرفانی این داستان نکات ظریف‏ و بحث مفصلی دارد که از حوصلهء این مقاله خارج‏ است).

در مورد پیشینهء روانکاوی و درمانهای اخلاقی در ایران باید چند سده به عقب بازگشت،و از دانشمند و فیلسوف و طبیب بزرگوار اواخر قرن ششم و اوایل قرن‏ هفتم(672-567 هـ.ق.)خواجه نصیر الدین توسی‏ که به حق باید او را پدر روانکاوی دانست،یاد کنیم که‏ به ناحق از یاد ما رفته است.

در این جا لازم به توضیح است که در مورد موضع‏ روان‏شناسی و روانپزشکی در طبقه‏بندی قدیمی علوم، آن بخش از روانپزشکی و روان‏شناسی که به درمان‏ روانی،از طریق پویایی روان و تهذیب نفس مربوط می‏شده،در بخش حکمت عملی قرار داشته در حالی‏ که آنچه که به علم بیماری‏شناسی و درمانهای دارویی و جسمی ارتباط داشته جزیی از حکمت نظری‏ بوده است.

خواجه نصیر الدین از جمله کسانی بود که بخش‏ عمدهء مطالعاتش در زمینه حکمت عملی،به صورت‏ کتابی جامع به نام«اخلاق ناصری»تألیف شده است. در کتاب«اخلاق ناصری»حکمت عملی به سه بخش: «تهذیب اخلاق»(روان پالایی)،«تدبیر منزل» (خانه‏داری)،«سیاست مدن»(کشورداری)تقسیم‏ می‏شود.در بخش تهذیب اخلاق ابتدا دربارهء انسان به‏ عنوان اشرف موجودات سخن رفته است و سپس از نفس(روان)و ماهیت و ساختار و طبقه‏بندی آن،رفتار آدمی و اکتساب فضایل و مراتب سعادت،رذایل یا اختلالات روانی و اخلاقی و شیوهء درمان و تهذیب آن به‏ تفصیل شرح داده شده است.خواندن این کتاب و اطلاع‏ نگاره خواجه نصر الدین توسی-کتابخانه ملک-تهران

از آگاهیهایی که گذشتگان ما در این زمینه‏ها داشته‏اند و تجاربی که از خود بجا گذارده‏اند؛در خور تعمق است؛و باید به عنوان یکی از درس‏های پیش‏نیاز دورهء دستیاری باشد-که نیست!-.

ممکن است پرسیده شود با این همه شهرت و غنایی‏ که شعر فارسی در طول ده،دوازده قرن گذشته داشته‏ آیا در زمینهء شعر درمانی هم سوابقی وجود دارد یا نه؟ پاسخ این است که در زندگی روزمره به عنوان کمک‏ گرفتن برای حل مشکلات و مکالمات از تک بیت‏ها و ضرب المثل‏ها،استفادهء فراوان شده اما به عنوان‏ بهره‏برداری درمانی باید ردپای آنها را بیشتر در نقالیها، نغمه‏ها،ترانه‏ها و آوازها جست.

در پایان این مقاله باید بگویم که تجربه‏ها و شناختهای گذشتگان همیشه راهنما و راهگشای‏ نسلهای آینده بوده است به گفتهء ابن خلدون:الماضی‏ یشبه بالاتی کماء با الماء»(گذشته به همان اندازه به‏ آینده می‏ماند که آب به آب)آگاهیها،تجربه‏های‏ گذشتگان و راههایی که آنان پیموده‏اند(به قول صائب: «راههایی که رفتگان با قلم پا نوشته‏اند»)

برای کاربردهای جنبه‏های گوناگون فرهنگی در آیندهء روانپزشکی و روان‏شناسی بالینی فرهنگ ما، می‏تواند سنگ بناهای محکمی باشد.

کتاب‏نامه

1)«تاریخ پزشکی ایران»،جلد 1 و 2،دکتر محمود نجم‏آبادی.

2)«دیوان خواجوی کرمانی»

3( ehT yrotsiH fo yifaihcysp yB selanaxelA

4( evisneherpmoC koobtxet fo ytihcysp

5)«دیوان حافظ»،تصحیح شادروان دکتر غنی و شادروان علامه‏ قزوینی

6)«دیوان خاقانی»(قصاید)،تصحیح دکتر سجادی و تصحیح‏ عبد اللّه تولا

7)«جامع الدعوات»:کلیاتی درباره رمل و علم‏ جفر اسطرلاب،حرز،حساب و جمل،سیمیاو، کیمیا،علم اسماء،علم حروف،کف بینی،تغال و...

8)«مفاتیح الجنان»

9)«رسایل جوانمردان»

10)مقاله‏ای دربارهء«فتوت و فتوت‏نامه»، در مجموعه یادداشت‏های شادروان دکتر غنی

11)«بوستان سعدی»،تصحیح شادروان‏ دکتر غلامحسین یوسفی

12)«خدمات ایرانیان به علم و فرهنگ»،جزوهء چاپی محمود رستگار(یزد)

13)«ذخیرهء خوارزمشاهی»سید اسماعیل‏ جرجانی

14)«مثنوی»،جلال الدین محمد بلخی

15)«مصیبت‏نامه»شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

16)«تقویم الصحه»ترجمهء دکتر مهدی‏ محقق،از متون قرن پنجم

17)«خسرو و شیرین»،حکیم نظامی گنجوی

18)«قابوسنامه»:عنصر المعالی کیکاووس بن‏ اسکندر بن قابوس وشمگیر،به تصحیح‏ شادروان دکتر غلامحسین یوسفی و شادروان‏ سعید نفیسی

19)«دیوان صائب»

20)«چهار مقالهء عروضی»

21)«سلسلة الذهب»مولانا عبد الرحمن جامی

22)«اخلاق ناصری»،خواجه نصیر الدین‏ توسی،با مقدمهء شادروان مجتبی مینوی

23)«طب اسلامی»،ادوارد براون

24)«پله پله تا مقامات خدا»،دکتر زرین‏کوب‏ درباره اندیشه‏های عرفانی مولانا